

نگاهی به مناسبات ارضی در نیمروز قرن بیستم

(قسمت اول)

مقدمه :

در کشور ما زمین و آب بزرگترین ثروت ملی و عمده ترین و کهن ترین منبع روزی و در آمد مردم است. بنابراین حل مسأله ارضی و آب و نظام بهره برداری از زمین از ضرورت‌های مهم اقتصادی و اجتماعی کشور و وظایف مهم اساسی دولت های افغانستان است. زیرا اولاً در حدود ۸۰ تا ۸۵ درصد نفوس کشور در این رشته تولیدی مصروف کاراند و از طریق آن امرار معاش مینمایند. ولی بنابر استفاده از آلات و ادوات و ابزار ابتدائی تولید در زراعت متکی بر شیوه تولید فیودالی و ماقبل فیودالی محصولات کشاورزی فی واحد کثمتندی در افغانستان در مقایسه با کشورهای دیگر بسیار اندک و ناچیز است که جوابگوی نیازمندی مردم از جهت مواد ارتزاقی و از صنایع از لحاظ تهیه مواد خام نیست. پس یگانه راه نجات کشور از این بن بست اقتصادی و اجتماعی، انجام اصلاحات ارضی و آب و خاتمه دادن به تسلط مناسبات تولیدی عقب مانده قرون وسطائی در کشور است.

برای نخستین بار داودخان ، پس از سرنگونی رژیم سلطنتی و استقرار نظام جمهوری در کشور، گام های اساسی در جهت اصلاحات ارضی به نفع دهقانان و به منظور رشد سکتور زراعت برداشت. رژیم جمهوری داود در رابطه به مسائل زمین و دهقانان، قوانین مهمی را طرح و تصویب نمود که بطور تدریجی زمینه را برای تحقق اصلاحات ارضی بدون درد سر فراهم میکرد. مگر قبل از تحقق این پروژه، کودتای ثور (۱۹۷۸) آن رژیم و آن قوانین را در نوردید و قدرت سیاسی را حزب دموکراتیک خلق تصاحب کرد.

پس از کودتای ثور حزب دموکراتیک خلق بمنظور تحکیم پایه های رژیم خود، فرامین ششم، هفتم و هشتم شورای انقلابی در رابطه به بخشش قروض دهقانان و تعیین مهریه زنان و تطبیق اصلاحات ارضی، صادر نمود. رهبری حزب مذکور به این عقیده بود که باید هر چه سریعتر وقوی تر ضربه را وارد کرد، قبل از آن که "ضدانقلاب" قداست کند. برای رسیدن به این هدف سه راه وجود داشت: سرکوب ضد انقلاب به کمک اردوی وفادار، اصلاحات ارضی به نفع دهقانان و مبارزه با بیسوادی که موجب خواهد شد ایدئولوژی جدید گسترش یابد و نفوذ روحانیت را که مانع هر تحول اجتماعی در جامعه است از میان بردارد. با چنین اعتقادی، اصلاحات ارضی با شتاب زدگی، همراه باخشونت علیه قشر زمینداران استثمارگریکجا با سواد آموزی بطور اجباری آغاز شد، ولی برخلاف توقع رژیم، اصلاحات ارضی بجای جلب حمایت دهقانان، خشم آنان را برانگیخت و نه تنها قشر ملاک را بر ضد اصلاحات ارضی قرارداد، بلکه روحانیت را که همواره از خوان زمیندار تغذیه میکرد در صف ملاکان قرارداد و اوهمه جا دهقانان را به استرداد زمینها به صاحبان شان تشویق نمود و تصاحب زمین بدون پرداخت بها به مالک آن را به مثابه عصب و خلاف شریعت اسلامی جلوه داد، بنابراین دهقانان در پهلوی ملاکان ایستادند و تا آن رژیم را از پای نینداختند، دست از مقاومت نگرفتند.

از اینست که برخی از روشنفکران شهری کشور (پس از ناکامی برنامه اصلاحات ارضی) منکر موجودیت نظام مالکیت بر زمین (فیودالیزم) در کشور شدند و در برابر کاربرد این مقوله سیاسی، سخت از خود واکنش نشان دادند و نمی خواهند کسی این اصطلاح را در نوشته خود بکار ببرد.

من میخواهم به عرض این هموطنان داغ دیده از دست « فیودالیزم یا سوسیالیزم، یا هر دو » برسانم که: « فیودالیزم » (چه قبول داشته باشیم و چه نداشته باشیم) یک مرحله از تاریخ تکامل جوامع بشری است. مضمون اصلی فیودالیزم کشاورزی است. و پایه اصلی کشاورزی، زمین و دهقان است که هر دو در مالکیت خان یا ارباب قرار دارد.

در کشور ما نیز همین امر صادق است. خان یا ارباب (پای، بیگ و ملک) مالک زمین است و دهقان فاقد زمین. دهقان برای تامین زندگی اش مجبور است شرایط دشواری که از جانب خان یا ارباب، وضع شده بپذیرد تا امکان کار بر روی زمین ارباب را در یابد و از طریق عرضه نیروی جسمی و فزیک خود، سهمی ناچیز از محصول زمین را بدست آورد. با این توضیح مختصر اکنون اگر کسی منکر چنین امری در کشور ما باشد، اختیار دارد. اما واقعیت همین است که بیان کردم و همه ما آنرا بچشم خود دیده ایم و کم و بیش روشنفکران شهری ما هم آنرا درک کرده اند و

به همین دلیل هم است که میگویند: افغانستان یک کشور زراعتی است و نه میگویند صنعتی. زیرا که ۸۵ درصد از مردم ما به امور کشاورزی مصروف بودند و از همین طریق امرار معاش میکردند. قابل یادآوری است که در ادبیات سیاسی کشور ما در نیمه دوم قرن بیستم، و بخصوص در دهه دموکراسی اصطلاحات گونه گونی از قبیل: فئودال و فئودالیزم، مناسبات فئودالی و استثمار و بهره کشی و غیره بسیار بکار گرفته میشد، ولی در پای هیچیک از این اصطلاحات، شرحی که خواننده به آسانی بتواند در مخیله اش منظره رقت انگیز استثمار انسان بهره ده (دهقان وابسته به مالک) را توسط انسان بهره کش (مالک فئودال) مجسم و منعکس سازد، دیده نمی شد. دلیل این کار آنرا خواهد بود که در ارتباط با این اصطلاحات نویسنده یا گوینده به تصور اینکه با کاربرد مثلاً اصطلاح "فئودال" یا "فئودالیزم" تمام روابط و مناسبات فئودالی را با همه ابعادش برق آسا در ذهن خواننده جاگزين ساخته، از توضیح بیشتر خود داری نموده است. حالانکه با ذکر این گونه اصطلاحات کشیدن تصویری مشخص و قابل رویت از هیولای استثمار، کاری محال است.

درک و شناخت عملی این اصطلاحات (که بجز در سطح روشنفکران)، تا هنوز در جامعه سنتی ما به حد لازم تفهیم و توضیح نشده، از طریق نوشته های روان و بیان ساده برای توده های زحمتکش کشور (بخصوص کشاورزان) محتاج کار و توجه بیشتر است. بنابراین مناسب دیدم تا به عنوان کسیکه عمری ناظر و شاهد روابط غیر عادلانه فئودالی در روند بلا وقفه تولید کشاورزی بوده ام و دیده ام که دهقان رنج دیده برای بدست آوردن یک لقمه نان خشک (در حد بخور نمیر) برای خود و خانواده اش چه رنجا و هر دم شهیدی ها که ندیده و چه اجحاف و زورگویی ها که از مالک یا "ناظر" بی انصافش نشنیده است، تابلویی هر چند نا تمام از سلطه مناسبات فئودالی در نیمروز تا قبل از تجاوز شوری بر کشور (دهه ۸۰ قرن بیستم) که بیانگر تسلط روابط فئودالی در کشور به شیوه قرون وسطائی است، بکشم و آنرا به عنوان "مشت نمونه خروار" در جلوشم اهل علاقه به اینگونه مسایل بگذارم تا خواننده درک درستی از شنیدن و بکار بردن چنین اصطلاحات داشته باشد.

برای درک و معرفت هر چه ساده تر روابط فئودالی و شیوه های بهره برداری از زمین که در مالکیت خصوصی و انحصاری فئودال قرار داشت و هنوز هم قرار دارد، نخست باید "فئودالیزم" را منحصراً یک صورتبندی اجتماعی-اقتصادی باز شناسیم و سپس از چگونگی روابط فئودالی و شیوه توزیع محصولات کشاورزی و همچنان از وابستگی اقتصادی دهقان به مالک فئودال سخن بگوئیم.

فئودالیزم یعنی چه؟

کلمه فئودال، ماخوذ از ریشه "فئود" انگلیسی و معادل آن در زبان فرانسوی "فیف" است به معنی (زمین اهدائی مشروط) و در قرون وسطی به دارنده "فئود" "فئودال" میگفتند. "فئود" یا "فی یف" در اروپای غربی تقریباً معادل و مطابق «اقطاع» در شرق بوده و در عهد فئودالیت عبارت بود از زمینی که از طرف فئودال یا امیر (سنیور) به "واسال" (تابع) به شرط انجام خدمات نظامی و بعضی تعهدات دیگر تفویض میشد. (۱)

پس فئودالیزم، نظام اجتماعی است که مبتنی بر تولید دستی (تولید کار مستقیم انسان و حیوان) کشاورزی و مالداری و نیز مختصری صنایع کوچک دستی میباشد.

در نظام فئودالی، طبقات اصلی آن: یکی طبقه دهقان سرف (وابسته به زمین) است که تولید کننده مستقیم در جامعه می باشد و بر ابزار تولید (مانند بیل، داس، خیش و تا حدودی حیوان کاری) مالکیت دارد. و دیگری طبقه فئودال (زمین دار بزرگ) است که بر زمین آب و بذر مالکیت کامل دارد و بر زندگی و دارائی دهقان سرف (رعیت) مالکیت ناقص دارد و از طریق دریافت بهره مالکانه به اشکال بهره کاری (بیگار)، بهره جنسی (سهمی از محصول) و بهره پولی (نقدی) دهقان وابسته به زمین یا مالک را مورد بهره کشی قرار میدهد. (۲) در نظام فئودالی، اساس اقتصاد بر تولید کشاورزی (و مالداری وابسته به کشاورزی) و روستائیان وابسته به فئودال است. البته صنایع دستی و پیشه وری و تجارت محدود هم در نظام فئودالی وجود دارد، منتها نقش شان در اقتصاد جامعه کم است. (۳)

در شیوه تولید فئودالی، زمین به عنوان عامل اصلی تولید، پایه اساسی اقتصاد فئودالی را تشکیل میدهد و چون از نظر فنی- تولید با استفاده از ابزار ابتدائی همراه با کار مستقیم انسان و حیوان (روش دستی تولید) انجام میگردد- لذا بازده محصولات کشاورزی به سبب سطح نازل فن کشاورزی بسیار پائین است. (۴)

چون مضمون عام و مشترک فئودالیزم چه در غرب و چه در شرق همانا مالکیت انحصاری زمین در دست ارباب فئودال و دریافت سهم مالکانه از دهقان وابسته به زمین و مطیع مالک است. از اینجا میتوان گفت که سرشت اقتصادی و اجتماعی فئودالیزم چه در غرب و چه در شرق چندان تفاوتی از هم نداشته است.

خصلت نظامهای فیودالی:

اساسی ترین خصلت نظام های فیودالی (چه در غرب و چه در شرق) همانا بهره برداری از زمین بوسیله دهقان وابسته به زمین یا مالک است که بشکل مال الاجاره یا بهره مالکانه به فیودال تعلق میگیرد. به سخن دیگر در نظام فیودالی زمین پایه اساسی تولید و دهقان عامل اصلی تولید کشاورزی است.

دهقان برای زنده ماندن خود مجبورست تا شرایط ارباب را ولو سنگین و توان فرسا هم باشد، بپذیرد تا در امر تولید از طریق عرضه نیروی جسمی خود شریک گردد. از آنجاییکه زمین و آب و تخم بذری و گاوان قلبه و حتی خیش در مالکیت فیودال است و دهقان صرف از طریق کار خود در امر تولید سهم میگیرد، طبیعی است که سهم دهقان از محصول زمین ناچیز و در حد یک پنجم یا یک چهارم است و بقیه به مالک تعلق میگیرد.

بدین سان سهمی که دهقان در برابر کارش در طول سال بدست می آورد، بسیار کم و ناچیز تر از ارزش واقعی نیروی کار اوست. بنابراین دهقان همواره مورد بهره کشی مالک زمین قرار دارد و طبیعی است که دهقان کینه و نفرت خود را نسبت به مالک در دل می پروراند و قلباً با مالکیت او بر زمین و سهم او از محصول مخالف است.

در کشور ما کی فنودال بود؟

فیودال در کشور ما و بخصوص در نیمروز میتوانست به ملاکی اطلاق شود که فقط دهقان را برده وار استنثار میکرد و بروست زمینداری خود می افزود و با آنکه بازده محصولات کشاورزی در سطح نازلی قرار داشت، در تقویه زمین و استعمال کود و حفظ محصولات از صدمات آفات و امراض نباتی پولی مصرف نمی کرد و به حال بهبود تکنیک و ادوات کشاورزی توجهی نداشت.

یکی از خصوصیات بارز فیودالیزم در کشور ما ، وابستگی اقتصادی دهقان به مالک یا ارباب بود. اگرچه این وابستگی بگونه « سرواژ غرب » نبود ولی ماهیتاً چندان تفاوتی با آن نداشت. این وابستگی یک وابستگی اقتصادی بود. یعنی مقروض بودن دهقان از مالک او را جبراً و ابسته به مالک میساخت تا آنجا که دهقان به هیچوجه بدون ادای دین مالک حق نداشت زمین و قریه مالک را ترک بگوید و یا کوچ نماید. بعضاً دهقان برای رهائی خود از چنگ ستم مالک فیودال ، دختر و یا پسر خردسال خود را در بدل قرض مالک به گرو میگذاشت و بعد بجای که اراده داشت کوچ میکرد، و چه بسا که دهقان بیچاره برای ابد دیگر روی فرزند خود را نمی دید. زیرا بزودی مالک چنین کودکانی را به دوچند قرض خود به افراد دوره گرد میفروخت و پدر کودک توان چرا گفتن را هم نداشت. در نیمروز من خود شاهد یک چنین وضعی بوده ام.

همچنان مالک فیودال بر دارائی شخصی دهقان و خانواده او مالکیت ناقص داشت. یعنی دهقان نمی توانست شیر، روغن، پشم و گوسفند و تخم مرغ خود را بدون مالک به کسی دیگری بفروشد. یا نمی توانست بدون رضائیت مالک دختر خود را به شوهر بدهد و یا برای پسر خود زن بگیرد. مگر آنکه قبلاً با پیشکش کردن هدایائی به مالک، رضائیت او را حاصل کرده می بود. همچنین فیودال کشور ما نه تنها علاقه ای به اعمار کاخ مجلل و منفردی مانند فیودال غرب نداشت تا برای بازماندگانش مایه مباهات و افتخار باشد، بلکه تلاش داشت با استنثار بیرحمانه دهقان، زیاد بخورد و بر تعداد زوجات و حرم سرای خود بیفزاید و در وسط ده زندگی کند. و شاید هم بزرگترین آرزو و افتخار او این بوده باشد که از لحاظ زمینداری و کثرت دهقانان وابسته بخودش در سراسر منطقه سکونتش، رقیبی نداشته باشد. بدین ترتیب، فیودال، ارباب، خان، بای، بیگ و ملک در کشور ما و بخصوص در نیمروز تا قبل از کودتای ثور، زمیندار بزرگی بود که تا پنجاه هزار جریب زمین و بیشتر از آن در تصرف داشت. ملاک متوسط در نیمروز از لحاظ سطح نازل محصول و عاید در مقایسه با ملاک بزرگ تا هزار جریب زمین و ملاک خرده پا تا سیصد جریب زمین داشت. تعداد دهقانان آزاد که خود روی زمین خویش کار میکردند، خیلی کم بودند و اینان به ندرت از ۳۰ تا ۴۰ جریب (۶ تا ۸ هکتار) زمین داشتند که هر آن بیم از میان رفتن شان از جانب ملاک بزرگتر و پلوان شریک شان می رفت.

دقیقاً تناسب میان ملاکان بزرگ و متوسط و خرده پا و کم زمین را در کشور ما به علت عدم آمار و احصائیه های قابل اعتماد مشکل است تعیین کرد. اما بجرئت میتوان گفت که ملاکان بزرگ در نیمروز که ساحه زمینداری شان بین ده هزار تا یکصد هزار جریب قرار داشت، از تعداد انگشتان آدمی تجاوز نمیکردند. اینان با ارتباطات گوناگون خان خانی و فیودالی سایر مالکان متوسط و خرده پا را به خود وابسته داشتند و بدینسان صف معینی در برابر مولدین مستقیم (دهقانان بی زمین) تشکیل داده بودند و رسمی را که در رابطه با مالک و دهقان از جانب ملاکان عمده و بزرگ وضع میگردد، از جانب سایر مالکان درجه دوم و سوم در ساحه زمین داری شان تطبیق و عملی میشد.

در ولایت فراه که تا دهه ۶۰ نیمروز را در تحت قیمومیت خود داشت نیز وضع از همین روال بود. در آنجا ملاکان بزرگ زمین که قلمرو زمینداری شان از ده هزار جریب بیشتر و به بیست هزار جریب میرسید، در مقایسه با نیمروز، کمتر بودند و شاید به ندرت تعدادشان از تعداد انگشتان یک دست تجاوز میکرد، و اما از لحاظ سطح تولید، عواید ملاکان بزرگ در نیمروز و فراه به مشکل میتوانست با عواید سالانه ملاک هلمند و کندهار که فقط مالک یک هزار جریب زمین بودند، برابری کند. بنابراین همین نا هم آهنگی سطح تولید در مالکیت فئودالی است که در سطح کل ولایات کشور، دولت کسانی را که از ۲۰۰ هکتار زمین درجه اول تا بیست هزار هکتار و یابیشتر از آن داشته اند، در ردیف ملاکان بزرگ قلمداد کرده و نامود میشد که ایشان کمتر از یک فیصد از مجموع خانوار زارعین کشور را تشکیل میدادند. (۵) ولی ۷۰ درصد اراضی آبی رادر اختیار داشتند. (۶)

بگفته یک محقق شوروی (پولیاک) و بنابر آماریکه وی در ۱۹۶۴ انتشار داده است، در دهه شصت تقریباً ده هزار ملاک هفتاد فیصد زمین های آباد را مالک بودند، در حالی که تقریباً ۵۸۰۰ خانوار دهقان در حدود ۲۷ فیصد زمین را در اختیار داشتند که ۴۰ فیصد آنها بیشتر از دوجریب زمین در اختیار نداشتند و ۴۳ فیصد شان هریک از ۳ تا ۲۰ جریب زمین داشت. دهقان مرفه کسی بود که از ۲۱ تا ۵۰ جریب زمین دارا بود. اینان مجموعاً پنج فیصد دهاقین را تشکیل میدادند. (۷)

تا کوتای ثور ۱۳۵۷ (اپریل ۱۹۷۸) و حتی تا همین اکنون دهقانان عظیم ترین و وسیع ترین طبقه جامعه مابودند و هستند و از جمله ۹۲۰،۰۰۰، ۱ خانوار مسکون در دهات (۸) (۶۶۷،۰۰۰) خانوار دهقان، مطلقاً بی زمین و مزدور زراعتی بودند و ۴۵۰۰۰ خانوار کسبه کار و پیشه ور غیر زراعتی در دهات، توده عظیم دهقانان بی زمین و کم زمین را تقویت میکردند.

تسلط روابط فئودالی در کشور و مخصوصاً در نیمروز که ریشه های آن از رسوم و عنعنات و سنن کهنه ماقبل فئودالی آب میخورد، به مالک فئودال اجازه میداد تا با استفاده از صفا و سادگی روستائیان عنعنه پرست و محتاج، دهقان کشته گرا در امور تولید کشاورزی و شیوه توزیع غیر عادلانه محصولات به بهانه ها و عناوین گونه گون، استثمار کند و بر ثروت و زمینداری خود بیفزاید و بالمقابل دهقان زحمتکش روز تا روز بیچاره تر و زبون تر و محتاج تر شده، مادام العمر در تحت بهره کشی و فرمانروائی فئودال قرار داشته باشد.

برای آنکه این مطلب را عمیق تر و دقیق تر بررسی کرده و از روی واقعیت های مشهود در منطقه تحت مطالعه آنرا به اثبات رسانده باشیم، بهتر میدانم تا سخن را از شیوه تولید و بهره برداری از زمین در نیمروز، یعنی از طرز آبیاری و کشت مندی و نحوه جمع آوری و توزیع محصولات و چگونگی بهره کشی از دهقان آغاز کنیم. اما در همینجا میخواهم متذکر شوم که در تحلیل و تشریح شیوه تولید کشاورزی نیمروز همان اصطلاحات خاص و ویژه کشاورزان نیمروز بکار گرفته شده و در پای هریکی از آنها مختصراً توضیحی هم داده شده و دلیل آنهم این است که اولاً صورت اصل آن اصطلاحات ضبط و از دستبرد فراموشی حفظ شود و ثانیاً هرگاه دهقان یا فرزندان دهقان یا مالک بزرگ آنجا این مطالب را بخواند، موقف اجتماعی و طبقاتی خود را درک کنند و در صورتی که در نحوه ارائه مطلب کاستی و اشتباهی صورت گرفته باشد، دوستانه آنرا حالی و اصلاح کنند.

شیوه بهره برداری از زمین در نیمروز:

نیمروز در گوشه جنوب غربی کشور، جلگه وسیع و همواری است (به استثنای تپه ها و پشته های ریگی سیار و متحرک) که از دلتاهای متعدد چندین رودخانه مانند: دلتای هیرمند (از حدود روبار) و دلتای خاشرود (از حدپائین دلارام) و دلتای خوسپاس (از حدپوزک) و دلتای فراه رود (از حدلاش و جوبین) و دلتای هاروت رود (از حد هامون سابوری) تشکیل یافته است.

زمین نیمروز به سبب خاک میده خود (از نوع گل رس) که از ته نشین شدن رسوبات رودخانه های بزرگی چون هلمند و معاونین آن و فراه رود و خاشرود و خوسپاس و هاروت رود و غیره، در طول هزاران سال تشکیل یافته، خیلی حاصلخیز و پر فیض است و چون رطوبت رابخوی نگهدارنده، انواع نباتات و کشت غلات در آن فوق العاده بسرعت نمو میکند و حاصل میدهد، اما بشرطی که آب لازم و کافی داشته باشد.

بشهادت کتب کلاسیک تاریخی و جغرافیائی اسلامی، نیمروز در گذشته، بخصوص در دوران قرون وسطی، از جهت فراوانی تولیدات کشاورزی خود، به "گدام غله آسیا" و از جهت عمران و سرسبزی و طراوت نخلستانهایش به "بصره خراسان" شهرت داشت. (۹)

از اینکه نیمروز در روزگاران باستان مهد پرورش جهان پهلوانان نامداری چون سام و زال و رستم و سهراب و غیره بوده و قرون نخستین اسلامی کانون پر جوشش جنبش خوارج و نهضت عیاران برضد حاکمیت خلفای اموی و عباسی بوده

است، خواننده را به کتاب های تاریخی (سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها، در چهار جلد) و کتاب "حماسه قیامها" از این قلم حواله میدهد. و میروم بر سر اصل موضوع مورد مطالعه خود.

آبیاری:

عمل آبیاری در نیمروز از قدیم ترین ایام تا کنون بوسیله جویها و انهار مصنوعی که از رودخانه های طبیعی جدا گردیده و گاهی طول این انهار (مانند: انهار زرکن و زورکن) تخمین به یکصد کیلومتر میرسد و همچنان عمل کشت و برز به همان سیستمی که در سراسر شرق میانه معمول بوده، صورت گرفته و میگیرد.

در نیمروز، بطور کلی کشت و برز و زراعت آبی معمول است که توسط جویهای خورد و بزرگی که از رودخانه های طبیعی جدا و کشیده شده، صورت می پذیرد. این جویها و انهار از طرف دهقانان روستا نشین بوسیله "تیشه" (۱۰) از رودخانه تا زمین مزروعی مالک بفاصله پنج تا ده و بیست و سی و پنجاه کیلو متر و حتی بیشتر از آن به عمق یک تا پنج متر و عرض یک تا سه متر کشیده شده اند.

البته در برخی نقاط نیمروز مانند خاشرود و چخانسور، با وجود قلت میزان بارندگی که مجموع ایام آن در سال به ده روز نمیرسد، کشت دیم (للمی) که مردم به آن "گرت" (garat) میگویند، نیز در سطح محدودی رایج است. اما شرط آن فقط برای یکبار هم که شده، آبیاری زمین توسط آب سیلاب بهاری است.

چون سیلاب های بهاری رودخاش (خاشرود) اغلباً به ماه حمل و اوایل ثور مصادف است و جریان سیلابی آن از ده روز بیشتر ادامه نمی یابد. کشاورزان با اطمینان به زور و نیروی بالقوه زمین خود فقط با همان آب زودگذر و لغزنده سیلابی، زمین را بزمی پاشند و شخم میزنند و میگذارند و حاصلی چند برابر اصل بذرخود بر میدارند. گاهی که سیلاب بهاری رودخانه خاشرود به اوایل ثور تصادف میکند و خیلی هم گذرا میباشد، مردم و کشاورزان صرف به کشت سبزر (فالیز باب) مبادرت میورزند. چون در این نواحی زمین بیش از یک بار روی آب رانمی بینند، کشت سبزر بصورت "اوکری" (کاف ساکن است) انجام میگیرد.

نحوه عملکرد این گونه کشتتمندی طوری است که زمین را قبلاً جویه میکشند و وقتی هر جویه از آب پرشد، دوباره خاک ساحل هر جویه را به داخل آن میریزند و پر میکنند و بذر را در دو خط دو طرف جویه میکارند. هنگامی که تخم سبز شد، بر روی بته های خورد هندوانه و خربوزه خاکستر می پاشند تا از صدمه ملخ در امان باشد. سپس برای آنکه زمین بخوبی رطوبت خود را نگهدارد، پشته های فالیز را با تیشه زیر و رو میکنند و میگذارند تا حاصل دهد. محصول این نوع کشتتمندی از لحاظ کیفیت و کمیت خود در سراسر نیمروز بی مانند و ضرب المثل است.

به هر حال باید بگوئیم که در نیمروز و سیستان کشتیدن جویهای بزرگ (مادراب) بیک خط مستقیم معمول نیست و هریک از انهار بزرگ موجوده دارای انحنا و پیچ و خم بسیاری است. ظاهراً این امر ناشی از تأثیرات سوء بادهای ۱۲۰ روزه سیستان است که مانع کشش سریع و تند آب در جویهای مستقیم نسبت به جوی های انحنائی میگردد. زیرا وزش مداوم باد سبب حرکت ریگ و ماسه ها شده، و با تیشه نشین شدن در بستر انهار امکان متضرر ساختن انهار و مزارع را بیشتر میسازد، ولی جویهای انحنائی از خطر باد و ریگ بیشتر در امان اند.

کارکنند و احداث جوی ولای رومی همه ساله آن جهت آوردن آب به زمین های مزروعی، از کارهای شاقه کشاورزی میباشد که دهقانان آنجا همواره خود را با آن روبروی بینند و باید هم آنرا انجام بدهند.

کارکنند جوی و نهربه اساس "تکبار" (تک بهره) میان دهقانان تقسیم و عملی میگردد. در برخی از قسمت های جوی یا نهربزرگ، کار لای رومی و نه کشی ایجاب میکند تا برای بالا آوردن یک تیشه خاک از عمق جوی تا سطح خاکریزان، دوسه نفر بیک خط قرار گرفته با اشتراک مساعی و با استفاده از "هالان" (۱۱) عمل جوی کنی ولای رومی را بسر رسانند. این کار که غالباً دو تا سه ماه وقت و انرژی دهقان را میگیرد، معمولاً بدون مزد و اجرت صورت می پذیرد و دهقان که گویا شانس آورده تا دهقانی مالک را گردن نهد، مجبور است به حساب خود نان بخورد و به نفع مالک کار نماید، در غیر آن امتیاز دهقانی را از دست میدهد. فقط در برابر انجام و اجرای این اعمال شاقه بود و است که مالک به دهقان گرسنه و تهی دست غله بطور قرض آنها به بلندترین نرخ ممکن میدهد و مبلغ قرض در دفتر مالک از طرف "ناظر" (پیشکار ارباب) سیاهه (یاد داشت) میگیرد.

بدین طریق جوی یا نهری که باشکم گرسنه و دست پر آبله دهقان بطور رایگان کنده میشد، در تملک مالک زمین قرار میگرفت و بالنتیجه آبی که در آن جریان می یافت، از آن مالک بود و هیچکس هم حق نداشت بدون اجازه مالک و رضایت "ناظر" (۱۲) او در امور دیگری (بجز نوشیدن) از آن استفاده کند.

پس از آنکه دهقان با کار توان فرسایش آب را در جوی مالک جریان میداد بایستی آنرا بر زمینی که قبلاً از جانب مالک تعیین شده بود، سوار میکرد و باصطلاح آبیاری مینمود. اما نباید تصور نمود که آبیاری زمین مالک کار سهل

وآسانی بود و با جریان آب در جوی مالک دهقان دیگر مشکلی نداشت. قبل از آنکه آب از رودخانه یا نهر عمومی و مشترک در جوی مالک کشیده میشد، دهقان می باید چند نوع آبرو خورد و بزرگ را از جوی کلان تا زمین مزروعی مورد نظر کشیده می بود، که در محل به این آبروها "نوداسی" و "دسٹک" میگویند.

"نوداس" (ظ: نواحداث) یا "نوداسی" آبرو خورد تر از جوی اصلی است که برای آبیاری یک بخش معین زمین کشیده می شود که آنرا "دسٹک" مینامند. علاوه بر این دهقان مجبور بود یک مقدار کارهای را هم بالای زمین انجام داده باشد، مثلاً: دهقان می باید زمین را به کردهای خورد و بزرگ (بطور تخمین یک جریبه، دوجریبه و پنج وده جریبه و غیره) تقسیم و حدود هر یک از این کردها را توسط "پل" (به فتح اول به معنی پلوان) و تیر پل (پلوانهای مستقیم بزرگتر از پل) و گوره پل (پلوان های بزرگ و مستحکمی که آب را تا سطح تقریباً یک متر ارتفاع حفظ کند) مشخص کرده می بود.

پس از آنکه آب در جویهای خورد و بزرگ مالک بمنظور آبیاری جریان می یافت، دهقان باید هنگام آبیاری حاضر می بود و توجه میداشت تا زمین و کردهای معینه هر کدام بقدر کافی آبرو شود و هیچکدام از کردها نباید "کله آب" (قسماً خشک و قسماً تر) آبیاری گردد. زیرا در این صورت زمین از زراعت باز میماند و دهقان مورد ملامت قرار میگرفت. زمینی که برای کشت و بذر مدنظر بود، نمی باید آبیاری آن از "مرغک آب" (آن مقدار آبی که بتواند پای مرغ آبی را پنهان کند) کمتر باشد.

هنگام آبیاری، هرگاه قطعه زمینی بلند آبه باشد، برای آبیاری این چنین زمینها، سطح آب را با بستن "پنگ" (بند مؤقتی) بالا می آوردند. گاهی بدون بستن "پنگ" جریان جوی را با چپر یا خاشاک نیم بند مینمایند که این عمل را در محل "نیشک" (بسکون ش) مینامند. در اینصورت هم جریان جوی قطع نمیگردد و هم سطح آب تا حدی که زمین مورد نظر را آبیاری کرده میتوانست بالا می آمد. در حالت بستن "پنگ" نیز هرگاه بخواهند جریان جوی اصلی قطع نگردد، آب را توسط مجرای سطحی ای که به آن "پالنگ" (۱۳) میگویند، به جوی اصلی سازمان میدهند.

در نیمروز، معیادحقابه هر واحد زمین (چه خرده مالک و چه مالکان متوسط) که از یک نهر مشترک آب می گیرند، با غروب و طلوع آفتاب تعیین میگردد که آنرا باصطلاح محلی "مه" یا "بیل" مینامند. مثلاً: دو "مه" استحقاق آب یک زمین عبارت از یک شبانه روز آب است که مجموع هر دو "مه" یا "بیل" حقابه و یا بیشتر از آن را "مهوروز" گویند. یعنی وقتی دوماه یا بیشتر حقابه به زمین کسی داده شده باشد، میگویند "مهوروز" از فلان زمین و یا فلان مالک است.

خوب پس از آنکه زمین مورد نظر مالک (که در نیمروز به آن خان گفته میشود) آبیاری میشد و باصطلاح محلی "نسخ" (۱۴) آغاز میگردد، برای کشت آن چه ترتیب بکار گرفته میشد؟ این قسمت را زیر عنوان کشتندگی مطالعه می کنیم.

کشتندگی:

استفاده از نیروی حیوانات بزرگ و بخصوص گاوسپیستان که از لحاظ عظمت جثه و تنومندی در تمام افغانستان و ایران ضرب المثل است، در امر قلبه کشتی یک ضرورت مبرم است. هرچند که در دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم تا حدود زراعت ماشینی نیز رواج یافته بود. هر یک ساحه زمین آبیاری شده، بمنظور کشاورزی به واحدهای جداگانه کشتندگی که به آن "جفت" یا "پاگاو" گفته میشود، تقسیم میگردد. هر "پاگاو" معمولاً مشتمل بر ۱۵۰-۲۰۰ سیر تخم ریز زمینی بود که بوسیله ۶-۷ نفر دهقان کشتگر و یک جفت گاو در یک فصل سال شخم زده میشد و قلبه میگردد که این شیوه را به اصطلاح محلی "بورگ و بخش" (۱۵) میگویند.

تعیین "بورگ و بخش" توسط "پشک" (۱۶) صورت میگرفت. سپس هر بخش از طرف اعضای "پاگاو" (کشاورزانی که در پای یک جفت گاو بخدمت کشاورزی مصروف اند) برای بذر پاشی آماده میگردد. خس و خاشاک زده و پاک میشد. قسمت های بلند زمین تراش شده به قسمت های پست و فرو رفته هموار میگردد. احياناً اگر زمین آنقدر شوره زار می بود که سبب سوخت بذر میگردد، شوره آن نیز تراش و جمع میشد و در محل معینی توده میگردد. وقتی زمین از نظر سالار (سرکرده دهقانان پاگاو) برای بذر پاشی آماده میشد، یک یا دوفراز دهقانان تخم بذری را در دامن گرفته با دست به پاش دادن تخم مبادرت میورزید. اما قبل از پاش دادن بذر بر روی زمین، زمین باصطلاح دهقانان آنجا "پوش" (۱۷) کشیده میشد و پس از کشیدن اولین پوش از زمین که توسط نوک "میداد" (۱۸) به محاذات "پل" (پلوان) جدا میگردد، دهقان بذر را از دامن خود گرفته یک بار بطرف راست و بار دیگر بطرف چپ خود پاش میداد و آهسته پیش میرفت. وقتی عمل بذر پاشی یک بخش زمین (پوش) تمام میگردد، گاوران (قلبه گر) به گاورانی زمین آغاز میکرد و در حالی که با یک دست "دست نیکه" (۱۹) را فشار میداد تا "میداد" که بر نوک "بُنگ" (۲۰) قرار دارد، زمین راپاره کند، بادست دیگر که چوب باریکی در آن قرار گرفته "جفت" را جلو هدایت میکند و به پیش میراند. طرق بکار گرفتن جفت (جوره نرگاو) که در اصطلاح محل به آن "خهسی" و در لهجه بلوچی نیمروز "کاریگر" گویند،

طوری است که ابتدا "جوغ" (یوغ) را برگردن گاو ان قلبه قرار می دهند و در دو سمت "جوغ" دو چوب کوتاه تعبیه شده که هر کدام آنرا "سیمک" میگویند و گویا حدود حرکت و فاصله میان دو گاو را تثبیت میکند.

این چوب ها بوسیله تاریکه در انجام هر یکی بسته شده از زیر گردن گاو دور داده میشود و دوباره توسط جوغ (یوغ) گره زده میشود. سپس این جوغ توسط ریسمان الیافی ایکه به آن "چیلک" (۲۱) میگویند در قدیم آن را از تسمه های پوست گاو میساختند و به آن "چرمینه" میگفتند. بدور "مردک" (۲۲) که به انجام "رخت" (۲۳) تعبیه شده وصل میگردد. پس از ارتباط جوغ با رخت (تیرقلبه) با حرکت جفت به جلو، نوک میاد به زمین فرو میرود و عمل شخم زنی و قلبه کشی صورت میگیرد.

جفت گاوی که در قلبه کشی سابقه و بلدیت داشته باشد، طبق هدایت گاوران بکشیدن خطوطی که هریک از آنها را "کل" میگویند می پردازد. طول هریک از "کل ها" (خطوط قلبه) را که در حدود یک صد گام تخمین میشود باصطلاح دهقانان نیمروز و سیستان "لیسک گاو" (۲۴) میگویند. وقتی جفت قلبه یک "لیسک" (طناب) فاصله راطی کرد، باشنیدن کلمه "وجه" (برگرد= روبرگردان) که از طرف گاوران گفته میشود، دوباره بر همان خطی که طی کرده بر میگردد. ولی این بار گاوران نوک "میاد" رایک و جب (حدود ۲۰ سانتی دور تر بر زمین میگذارد و روی آن فشار می آورد و بر جفت فریاد جلو رفتن میزند. در این احوال غالباً چشم گاوران فقط متوجه خط قلبه (نوک میاد) است و استقامت رفتار جفت را به اشاره دست تنظیم میکند و معمولاً جفت گاو از روی صدا ها و کلمات گاوران مقصود را درک میکند و بحرکتش ادامه میدهد. بدین ترتیب عمل قلبه کشی از ساعت ۷ صبح تا پنج بعد از ظهر (که در نیمروز معمولاً فصل کشت با ایام سرما مصادف است) روزانه ده ساعت را احتوا میکند و در طول این مدت ممکن است دهقان صرف یک ساعت برای صرف غذای خود (که غالباً نان خشکی بیش نیست) و دادن آب به گاو ان قلبه فارغ میگردد. حال در صورتی که جفت گاو چاق و چله می بود، روزانه از ۳۰-۴۰ کیلوگرام غله را کشت مینمود و در ظرف یک ماه یا چهل تا چهل و پنج روز مقدار یک تا یک و نیم تن غله را که سهمیه کشت یک پاگاو زمین بود، زیر خاک میکرد. بقیه دهقانان در طول روز قلبه، مصروف پاک کاری زمین و آماده کردن آن برای کشت و بذر می بودند. و در ساعات اخیر روز یکی از این دهقانان زمین شخم زده را "ماله" (۲۵) میکشید. هر چند کردبندی مجدد زمین قلبه شده اصولاً از وظایف سالار برزیگران است، اما دیگر کشاورزان نیز برحسب تقاضا یا هدایت سالار تا وقتی که امور کردبندی و دهنه گذاری در همان روز تمام نمیشد، حق نداشتند بخانه های خود برگردند.

در برخی موارد و یا در برخی نقاط، دهقان با همه خستگی و زله گی، در ختم کار روزانه مکلف بود، پشته ای از خار و خاشاک زمین قلبه شده، جمع کند و برای مالک و ناظر آن به پشت خود بکشد و ببرد، ولی هرگاه مالک بحساب دهقانان پاگاو، نوکری به اسم "بیغم" یا "مرد مرده" میداشت، در آنصورت دهقان از انجام این "بیگاری" فارغ بود، زیرا این کار بدوش بیغم یا "مرد مرده" گذاشته شده بود.

در سیستم کشاورزی نیمروز، "مرد مرده" (یعنی مردیکه هرگز در میان دهقانان وجود ندارد) کسی بود که عملاً در کار کشاورزی با دهقانان یک پاگاو همراهی نداشت، ولی از محصول و دسترنج دهقانانی که در امر تولید مستقیماً سهم داشته و کار کرده بودند، سهم می برد. وظیفه "مرد مرده" این بود تا برای مالک، خدمات بیگاری سال تمام انجام بدهد. مثلاً آب بکشد، مصارف چوب و هیزم مالک را از بیابانها تهیه کند. برای کمند اسپ و گاو و مرکب مالک کاه و علوفه و آب بموقع بدهد. خانه و سرای را جاروب کند، اصطبل و آخور حیوانات را بروفت، تنور را گرم نماید، و احياناً خود یا زنش نان بپزد. روی دست ها آب بریزد و زیر کاسه ها را بلیسد و ظرف بشوید و از اینگونه کار ها را در درون منزل مالک از ساعت پنج صبح تا نیمه های شب انجام دهد و معهذاً زور و اجحاف بشنود.

مالکان بزرگ در نیمروز که به لقب "سردار" و "خان" شهرت داشتند، و سالانه از هر پاگاو دونفر به عنوان "مرد مرده" یا بیغم" به نفع خود استخدام مینمودند و چون ممکن بود از این تعداد (مثلاً صد مرد مرده) پنج تا ده نفر برای خدمات گوناگون مالک در منزل و حرم سرای و صحرا (مالداری) کافی باشد، بنابراین باری اگر حساب شود که مالک بزرگ در سال پنجاه پاگاو کشت کرده و به حساب هر پاگاو (جفت) سهم دونفر را میتواند تصاحب کند و از این ناحیه حقوق و سهم صدنفر "مرد مرده" که اصلاً نه استخدام شده بودند و نه هم در کار تولید کشاورزی سهم گرفته بودند، صرف از سهم ناچیز دهقانان هر پاگاو بجیب مالک می ریخت که واقعاً ناروا و ظالمانه بود.

بدین ترتیب یک پاگاو کشتمندی مقدار زمینی بود که توسط یک جفت گاو همراه با کار انسانی ۶-۷ نفر دهقان در مدت ۳۰-۴۵ روز طور اوسط تا ۲۰۰ سیر غله در آن کشت شده میتوانست.

باقدرت